



تطورات واجی و تحوّل معنایی واژگان در تاریخ بیهقی*

احمد خاتمی^۱

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

فارس شریفی^۲

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز

حسین الفتی^۳

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

گروه‌های زبانی در سیر تاریخی از فارسی باستان تا فارسی دری کنونی، تحوّل و تغییراتی یافته که در این میان تغییر و تطورات واجی یکی از مهم‌ترین دگرگونی‌های آن به شمار می‌رود. در این مقال تلاش می‌شود که نوع تطوّر «واجی» و «معنایی» در کتاب تاریخ بیهقی به عنوان یکی از اّمّهات نثر سبک خراسانی در قرن پنجم نشان داده شود. به علت نزدیکی زمانی تاریخ بیهقی به فارسی میانه (پهلوی)، بسیاری از خصوصیات آوایی زبان پهلوی را در خود، حفظ کرده و بسیاری از واژگان مانند: آشکار، پدرود، بهر و... بدون هیچ گونه تغییری وارد این کتاب شده‌اند. روش کار در این تحقیق به شیوه توصیفی-کتابخانه‌ای است. تغییرات واجی در این اثر به صورت‌های «کاهش و تخفیف»، «افزایش»، «ابدال» و «ادغام» خود را نشان داده که بیشترین فرآیند این تغییر، «ابدال» بوده است. در تحوّل معنایی مفردات در این مقال، واژگان با چند وضعیت تحوّل‌ی روبرو شده‌اند: یا متروک شده و یا علاوه بر معنای گذشته، معنای جدید نیز گرفته‌اند. در تحوّل معنایی، جمله‌ها اغلب در معنای غیر واقعی و وضعی خود بکار رفته و به صورت جملات کنایی درآمده‌اند.

واژه‌های کلیدی: تاریخ بیهقی، تطوّر واجی، واکه، تطوّر معنایی.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۲۸

¹. a-khatami@sbu.ac

². Fares sharifi@yahoo.com

³. hossein.olfati@gmail.com

مقدمه

زبان پدیده‌ای اجتماعی است که همواره با تحولات تاریخی، سیاسی، اجتماعی و... دگرگون می‌شود. همان‌گونه که جوامع انسانی در گذر تاریخ گرفتار تغییراتی می‌شوند، جوامع زبانی یا گروه‌های زبانی نیز در این سیر تاریخی، تحول و تغییراتی می‌یابند. در گذر زمان، زبان‌ها از جهات مختلفی چون: اصوات، واج‌ها، ساختار صرفی و نحوی، واژگان و معنا متحول شده‌اند. در بین آن‌ها واژه‌ها بیش از سایرین دچار دگرگونی شده و در بخش‌های مختلف زبانی (آوایی، ساختاری، واژه و معنا) تغییر می‌یابند. فرآیندهای واجی معمولاً در حوزه گفتار روی می‌دهند. واژگان آئینه فرهنگ مردم هستند؛ به سبب تغییر عناصر فرهنگی، واژه‌هایی که با عناصر فرهنگی هم نامند، در بخش‌های مختلف زبانی تغییر می‌یابند و واژگانی که نماینده عناصر فرهنگی نیستند، تنها به سبب قرض‌گیری ساخت آنها از الگوی واژه بیگانه، به زبان افزوده شده‌اند. برخی دیگر از واژگان به دلایل اجتماعی، از قبیل: تحول در وضع زندگی و آلات و ابزارهای متداول مانند: دارافزین، دکان و... یا تغییراتی که در سازمان اجتماعی و روابط میان افراد یک اجتماع رخ می‌دهد، متروک شده و برخی نیز به صورت کلمات تازه درآمده‌اند (ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ۶۸). این تغییرات به تدریج و طی زمان صورت می‌گیرد. با نگرشی کلی به تاریخ زبان فارسی چنین استنباط می‌شود که تغییرات زبانی رخ داده، منحصر به سطح واژگان نیست؛ بلکه آواها و ساختار جمله و معنا نیز در دوره‌های مختلف تاریخی، متناسب با فرهنگ و ارزش‌های حاکم بر جامعه گرفتار تغییرات محسوس شده‌اند. سه سطح «آوا»، «ساختار» و «معنا» در طی تاریخ جریان آرام‌تری را پشت سر گذاشته‌اند و تغییر در سطح «واژگان»، از شتاب بیشتری برخوردار بوده‌است. جالب توجه است که در طول تاریخ زبان فارسی، سطوح مختلف زبانی هیچ‌گاه از تغییر باز نمانده‌اند و فرآیند تغییر از گذشته تا امروز، پیوسته به حرکت خود ادامه داده است. در نوشتار پیش روی، ذیل دو عنوان به بررسی فرآیند تغییر و تحول آوایی و معنایی واژگان می‌پردازیم:

دسته نخست تحول واجی یا فرآیندهای واجی است که خود به دو نوع «همخوان‌ها»

و «واکه‌ها» تقسیم می‌شود که در «واکه‌ها» فرآیندهای کاهش و تخفیف، افزایش، ابدال و ادغام اتفاق افتاده است. به علت نزدیکی زمانی تاریخ بیهقی به فارسی میانه (پهلوی)، بسیاری از واژگان آن مانند: اشکار، پدرود، بهر و... بدون هیچ تغییری به کار رفته و وارد این کتاب شده و در بقیه موارد دچار تغییر و دگرگونی شده‌اند. به عنوان نمونه واژه‌هایی که امروز با (ف) نوشته می‌شوند، مانند: سفید، سفاهان و... در تاریخ بیهقی با (پ) نوشته شده‌اند. دسته دوم تحوّل معنایی واژگان است که خود به دو دسته «تحوّل معنایی مفردات» و «تحوّل معنایی جمله‌ها» تقسیم می‌شود. در تحوّل معنایی مفردات، واژگانی را به همراه شاهد مثال از تاریخ بیهقی ذکر نموده‌ایم که با چندین وضعیت روبه‌رو شده‌اند؛ یا متروک شده و یا علاوه بر معنای گذشته، معنای جدید نیز گرفته‌اند. در تحوّل معنایی جمله‌ها اغلب در معنای غیر واقعی و وضعی خود به کار رفته‌اند و بیشتر شامل جملات کنایی هستند. این تحقیق به تاریخ بیهقی و فارسی امروز نظر دارد و در بخش دگرگونی‌های آوایی، شاهد مثال‌هایی از متون کهن و جدید - چه هم عصر تاریخ بیهقی و چه بعد و قبل از آن - ذکر شده است.

پیشینه پژوهش

در مورد تاریخ بیهقی پژوهش‌های فراوانی به طور اعم و اخص به صورت کتاب و مقاله صورت گرفته است؛ اما آنچه در ارتباط با موضوع این مقاله به رشته تحریر درآمده - اند، انگشت شمارند؛ از جمله: پروین گلی‌زاده و همکار مقاله‌ای تحت عنوان «سبک‌شناسی تاریخ بیهقی بر مبنای ترکیبات اشتقاقی» (۱۳۹۴، شماره ۴: فصلنامه بهار ادب) که در آن نویسنده به هنر ترکیب‌سازی بیهقی پرداخته و آن را بر مبنای آشنایی زدایی زبانی تحلیل نموده است. همچنین جمیله اخیانی در مقاله خود با عنوان «سبک‌شناسی ویژگی‌های صرفی نثر تاریخ بیهقی و مقایسه آن با فارسی معاصر» (۱۳۹۲، شماره ۶: مجله پژوهش‌های زبان-شناسی تطبیقی) که در آن نویسنده به بررسی تحولات تصریفی و واژگانی تاریخ بیهقی پرداخته و به این نتیجه رسیده که در تاریخ بیهقی از بسامد افعال بسیط و پیشوندی کاسته

شده و افعال مرکب جایگزین آنها شده است. ولی الله اسماعیل پور نیز در مقاله «مقایسه سبک‌شناسی بین نامه‌های تاریخ بیهقی و متن روایی» (۱۳۸۹، شماره ۵: فصلنامه علوم ادبی) که در آن تفاوت‌های نامه‌های اداری بیهقی با متن روایی از حیث واژگان و محتوا نشان داده شده است که موضوعات هر سه مقاله با نوشتار حاضر تفاوت دارند. اما این مقاله به بررسی تطورات واجی و تحوّل معنایی واژگان در تاریخ بیهقی می‌پردازد که تاکنون هیچ‌گونه تحقیقی در مورد آن صورت نگرفته است.

سوال پژوهش

این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش است که چه تغییر و تحوّل در تطورات آواهای زبانی واژگان این اثر نفیس به وجود آمده و تحوّل معنایی مفردات در آن چگونه بوده است؟ همچنین نزدیکی زمانی تاریخ بیهقی با فارسی میانه، چه تأثیری در کاربرد واژگان این اثر داشته است؟

الف. فرآیندهای واجی

واج (= phoneme) در اصطلاح زبان‌شناسی، آوایی است که به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. همخوان‌ها:

همخوان، آوایی است که هنگام تولید - در گذر از اندام‌های گویایی - به مانع برخورد می‌کند و در نتیجه آوای تازه‌ای به آن افزوده می‌شود؛ مانند: «س» که در بازدم به مانع برخورد می‌کند، اما هنگام برخورد به لته‌های بالایی، آوای سایشی پیدا می‌کند (حق-شناس، ۱۳۶۹: ۷۴).

واحدهای آوایی زبان هرگاه در زنجیره کلام، در کنار یکدیگر قرار گیرند، از هم تأثیر می‌پذیرند. هرگاه این تأثیرات نمود واجی پیدا کنند، یعنی در حد تغییر، حذف یا افزایش و ابدال باشد، فرآیندهای واجی نامیده می‌شوند. این فرآیندها در همه زبان‌های بشری دیده می‌شود. معمولاً خط و نوشتار، نسبت به فرآیندهای واجی مقاومت نشان می‌-

دهند و تغییرات ناشی از آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد، اما این فرآیندها به شکل گسترده-ای بر گفتار اهل هر زبان تأثیر می‌گذارند و آن‌ها خواسته یا ناخواسته، هنگام سخن گفتن یا خواندن یک نوشته، این فرآیندها را به کار می‌برند و به رسمیت می‌شناسند (عمرانی، ۱۳۸۶: ۲۳) که هر کدام دلایل خاص خود را دارند؛ مثلاً یکی از دلایل کاهش یا تخفیف، تمایل بشر به کم کوشیدن است، به طوری که مانع دریافت مقصود نشود. در مورد ابدال نیز همین قانون حکم فرماست؛ زیرا ادای برخی از واک‌ها، مستلزم صرف نیروی عضلانی بیشتری است (خانلری، ۱۳۶۵، ج ۱: ۷۷). مهمترین دگرگونی آوایی که در تحوّل فارسی از دوره‌ای به دوره‌های بعدی در دستگاه زبان رخ داده، تبدیل واج‌ها به یکدیگر است (باقری، ۱۳۷۸: ۱۱۸). به طوری که همه اصوات زبان اعم از صامت یا مصوّت، در طول تاریخ هر کدام به چندین صوت دیگر تبدیل شده‌اند.

۲. واک‌ها:

واکه یا مصوّت، آوایی است که در گذر از اندام‌های گویایی به مانعی برخورد نمی‌کند. به عبارت دیگر آوایی است که در وسط یا پایان واژه قرار می‌گیرد (ثمره، ۱۳۶۴: ۳۹). این آواها در درازنای تاریخ، به دلایل مختلف تطوّر و تحوّل پیدا کرده‌اند. اکنون در این بخش به تبیین فرآیندهای واجی و تغییر و دگرگونی آن‌ها در تاریخ بیهقی تا دوره بعد از آن و زبان معیار امروز و معادل آن در زبان فارسی پهلوی می‌پردازیم.

دگرگونی‌های آ

$$a \leftarrow \bar{a}$$

خوانسالار ← خوانسالار $X \overset{\vee}{ansat\bar{a}r}$ → $X\bar{ans\bar{a}l\bar{a}}$

پهلوی: -

«آتش در هیزم زدند و غلامان خوانسالار با ... درآمدند» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۷۱۴).

«این شخص که از قبل خوانسالار می‌رفت پریشان تعدی می‌کرد» (راوندی، ۱۳۳۳: ۱۷۷).

نوع فرآیند: کاهش.

ستاندن ← ستدن *Setadan* → *Se t̄ān dan* . پهلوی: *setatan*

«مرد قرمطی است و خلعت مصریان ستد، تا امیرالمؤمنین القادری بالله بیازرد» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۲۲۴).

«مسلمانان بر اثر وی رفتند تا واستانند، نتوانستند و عاجز باز گشتند» (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۸).
تاریخ بیهقی چون به دوره رواج زبان پهلوی نزدیک است، بسیاری از خصوصیات آوایی آن را در خود، حفظ کرده است.

$\bar{a} \leftarrow \bar{I}$

دوات ← دویت *davīt* → *davāt*

«دوات و قلم خواست چینی حریر بفرمود تا پیش او شد دبیر» (فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۲۲۰)

«کاغذها و دویت خانه سلطانی گرد کردند، بیشتر ضایع شده بود» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۹۵۹).
نوع فرآیند: ابدال.

$e \leftarrow \bar{a}$

آشکارا ← آشکاره *āskāre* → *āskārā* پهلوی: *As^kar*

«خواست که مسلمانی آشکارا تر گردد، بر دست آن بزرگان که در اول اسلام بودند» (همان: ۱۷۲).

«نه ماه بگذشت پی دردی و سختی به عالم اندر آشکاره گشت» (ابن سینا، ۱۳۶۰: ۲۶).
نوع فرآیند: ابدال و بدون هیچ تغییری از پهلوی وارد فارسی دری شده است.

$e \leftarrow \bar{I}$

پشتیوان ← پشتوان *postevān* → *PostIvān* پهلوی: *pus^t/pa^tya^r*

«امر یوسف را با فوجی لشکر قوی به قصد او فرستاد و گفت پشتیوان شماسست» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۳۱۲).

«جماعتی برای حطام دنیا و رفعت و منزلت میان مردمان دلی در پشتوان بوده بسته» (منشی، ۱۳۸۸: ۴۸).

نوع فرآیند: کاهش.

تازیک ← تازک *tāzek* → *Tāzīk* پهلوی: *ta[^]jīc*

«همه بزرگان سپاه را از تازیک و ترک با خویشتن برد» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۷).

فرآیند تخفیف صورت گرفته که بیهقی در همان معنا هم صورت اول و هم تخفیف شده آن را استفاده نموده و این به علت وزن در شعر بوده است.

«کیست از تازک و از ترک درین صدر بزرگ که نه اندر دل او دوست تری از زر و سیم» (همان: ۵۲۰)

نگریستن ← نگرستن *negerestan* → *negerīstan* پهلوی:
nikiristan/nike-ristan

«خواجه به خشم در بوسهل نگرست» (همان: ۱۸۱).

فرآیند کاهش و به نوعی تخفیف «نگریستن» است؛ به طوری که «نگریستن» فقط معنای نگاه کردن از آن افاده می‌شود. این همان تخصیص معنایی خواهد بود.

نیشابور ← نیشابور *ne[^]sābūr* → *nī[^]sābūr* پهلوی: *nis[^]apuhr*

«چون جنگ سخت شود و شما بوق و طبل و نقره نیشابوریان بشنوید، ... حاجب و لشکر نیشابور به هرات مقام کنند» (همان: ۶۵۲ و ۷۲۷).

«این سال به «نیشابور» آمدیم و بوسهل زوزنی در این سرای استادم فرود آمد» (همان: ۹۳۹).
فرآیند: همگونی همخوانی با واکه که میان یک همخوان و یک واکه هم‌جنس استفاده می‌شود که بیهقی هر دو صورت آن را استفاده نموده است.

نیکو ← نکو *nekū* → *nīkū* پهلوی: به پنج شکل آمده از جمله: *ne-*
v/ne-vak

«به خانه باز رفت و وی را سخت «نیکو» حق گزاردند... امیر خلعتی سخت «نیکو» فرستاد و با رسول و نامه» (همان: ۹۴۱).

«روزی ابو جعفر به مردی گفت: اگر با تو نکویی کنم، شکر مرا به هر جای برسان» (متینی، ۱۳۵۲: ۳۹۴).

نوع فرآیند: کاهش.

دگرگونی‌های \bar{u}

\bar{u} ← *ostāx* O → *ūstāx* پهلوی: -

اوستاخ ← استاخ پهلوی: -

«گفت از نیک مردان پیشین زمانه مرا یاد آمد که ایشان با یکدیگر چنین اوستاخی کردند» (غزالی، ۱۳۱۸: ۲۵۳).

«و هرکس که می‌خواست استاخی می‌کرد و با طغرل سخن می‌گفت» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۵۵۲).

نوع فرآیند: کاهش.

اوستام ← استام *ostām* → *ūstām* پهلوی: -

«دیگر روز سالار بوزگان را ولایت داد و خلعت پوشید. جبه و دراعه که خود راست

کرده بود و استام زد» (همان: ۷۳۳).

نوع فرآیند: کاهش.

خسور ← خسور *xosor* → *Xosūr* پهلوی: -

«خواجه علی طرسوسی خسور شیخ بود و بر سفره هم کاسه شیخ بود» (منور، ۱۳۵۴: ۲۳۲).

«و از آنجا به خانه وزیر آمد خسورش وزیر با وی بسیار نیکویی کرد و باز گردانید» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۹۸۹).

نوع فرآیند: کاهش.

خورسند ← خرسند *xorsand* → *Xūrsand* پهلوی: *horsand/xvarsand*

«نیکو داشت‌ها به هر روز نبر یادت بود و امیر نیز لختی خورسندتر گشت» (همان).

«ای فرزند آدمی، توانگری در خرسندی است و سلامتی در تنهایی است» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۶۵۷).

نوع فرآیند: کاهش.

دوکان ← دکان *dokān* → *dūkān* پهلوی: -

«میر از باغ به دوکانی رفت و به شراب نشست و روزی نیکو به پایان آمد» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۴۹۷).

«در میان مسجد دکانی بزرگ است و بر وی محراب‌ها ساخته و گرد بر گرد آن دکان، درخت یاسمن نشانده» (قبادیانی، ۱۳۵۴: ۲۹).
فرآیند: کاهش.

شکوهیدن ← شکهیدن $\check{S} ekūh\bar{I}dan \rightarrow \check{s} ekoh\bar{I}dan$ پهلوی -

«این خداوند را کاری نا افتاده بشکوهیده است» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۸۹۶).
«شما مسلمانان از ایشان می‌بشکھید» و می‌بترسید زیشان» (نسفی، ۱۳۷۶: ۲۲۹).
فرآیند: کاهش.

کومک ← کمک $kumak \rightarrow komak$ پهلوی $friya-t$

«و هر چند پور تکین می‌گوید که به «کومک» سلطان و به خدمت می‌آید حال این است که باز نموده است.» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۸۰۰).
فرآیند: کاهش.

دگرگونی ب ← ف

خبه ← خفه $xafe$ → $Xabe$ پهلوی $xafak$

«مرد خود مرده بوده که جلادش رسن به گلو افکنده بود و «خبه» کرده» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۲۳۴).

«بر دست خاکیان خفه گشت آن فرشته خُلق ای کاینات و احزنا از جفای خاک» (خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۳۸)

صامت‌ها به علت کارکردهای متفاوتی از جمله تغییر در عادات تلفظ یا تأثیر پذیری از صدای مجاور، ممکن است به تغییر آنها از لحاظ مخرج و تبدیل به صامت دیگر منجر شود (مشکوه‌الدینی، ۱۳۸۴: ۶۶).
فرآیند: ابدال.

داربذین ← دارافزین $dārbzīn \rightarrow dārfazīn$

«گرد گراد دارافزین‌ها، غلامان خاصگی بودند» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۸۷۱).
«تاحدی که شب بر داربزین می‌نشستی، یا بر درخت می‌رفتی» (مشکوه‌الدینی، ۱۳۸۴: ۶۶)

فرآیند: ابدال.

سبد ← سفت *safat* → *Sabad* پهلوی: *kava-tak*
 «مأمون فرموده بود تا آن ملطفه‌ها را در چندین سفت نهاده بودند و نگاه می‌داشتند» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۲۹).

فرآیند: ابدال صورت گرفته این واژه، از واژه‌هایی است که امروزه همانند بیهقی استفاده می‌شود و شکل سفت آن از لحاظ املائی، تیره و یا متروک شده است.

دگرگونی ب ← و

آبادان ← آوادان *āvādān* → *ābādan* پهلوی: *a-patata-n*
 یکی از مهم‌ترین تحولات آوایی از فارسی باستان تا کنون، تحوّل سه واج (پ، ت و ک) است؛ یعنی «پ» به «ب»، «ث» به «د» و «ک» به «گ» است (باقری، ۱۳۷۸: ۱۳۱).
 «شابور این بار نه چنان بود که دیده بودم، همه خراب گشته اندک مایه آبادانی» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۹۳۸).

«اوی در آورد شما را از زمین و «آوادانی» طلپید از شما دران» (رواقی، ۱۳۶۴: ۱۳۸).
 فرآیند: ابدال؛ این واژه گرچه در زبان معیار «آبادان» خوانده می‌شود و دیگر از «آوادان» استفاده نمی‌گردد اما باید اذعان نماییم که «آو» در گویش محلی مناطق کردنشین، به معنای همان «آب» است؛ از این رو «آوادان» جایی است که آب دارد و معمور و برکار است. در این مناطق در ادبیات گفتاری خویش از آوادان استفاده می‌شود.

تابستان ← تاوستان *tāves tān* → *Tabes tān* پهلوی: *ta-pastan/ta-pista-n*
 «آن سال از طبرستان باز آمدیم و تابستان مقام افتاد به نشابور» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۹۳۹).
 «تا میوه زمستان به تاوستان آوردی و میوه تاوستان به زمستان آوردی» (طبسی نیشابوری، ۱۳۵۴: ۱۴۹). در گویش مناطق کردنشین، هنوز «تاوستان» کاربرد دارد.
 فرآیند: ابدال.

کابل ← کاوول *kāvol* ← *kabol* پهلوی: *ka-wul/ka-pul*
 «بوریحان گفت: چون این رسول از کابل به نزدیک ما رسید...» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۱۱۰۳).

«طرف شمالش بر دیار ری ... و زاوّل و سیستان و غزنه و کاول گذشته ...» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۴۱).

دگرگونی‌های پ:

پ ← ب

پدرود ← بدرود $bu\check{j}\check{e}sk$ → $Pa\check{j}\check{e}sk$ پهلوی: pedrod

«همه خواجه احمد را ثناها گفتند و وی را پدرود کردند» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۴۹۱).

«گفت: بدرود کردم و رفتم» (نسفی، ۱۳۷۶: ۴۳۱).

فرایند: ابدال.

پیغوله ← بیغوله $bayy\bar{u}le$ → $Payy\bar{u}le$

«مرا درین بیغوله عطلت باز جست و نزدیک من رنجه شد» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۱۸۶۳).

«او بصری دارد نه چنین بصری که تو داری پیغوله و حدقه» (عثمانی، ۱۳۶۲: ۲۱۳).

فرآیند: ابدال.

پ ← ف

اسپراین ← اسفراین $asfar\bar{a}yen$ → $aspar\bar{a}yen$ پهلوی: -

«و لشگر گزیده‌تر بر راه سمنگان که میان اسپراین و استوا بیرون شود» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۶۹۶).

پاریاب ← فاریاب $F\bar{a}ry\bar{a}b$ → $P\bar{a}ry\bar{a}b$ پهلوی: -

«مزیان شهر کی است اندر میان جهودان و پاریاب جدا و دو فرسنگ است» (ستوده، ۱۳۶۲: ۹۷).

«حدیث فاریاب و طالقان از کشتن و غارت یکی در تابستان و یکی در زمستان» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۷۵۹).

فرآیند: ابدال.

پالوده ← فالوده $fal\bar{u}de$ → $P\bar{a}l\bar{u}de$ پهلوی: pa-lu-tak/pa-lu-t

«چنانکه گفتمی او را به پالوده خوردن می فرستند، و البته جزعی نکرد» (همان: ۲۳۸).
 «فراموش مکن هریسه را ... اگر قرین کنی با آن فالوده را، محو کنی نام خود را» (رواقی،
 ۱۳۶۵: ۱۳۸).

پلیته ← فتیله *fatīle* → *Palīte*

«چون نامه بر رسید که حزه در ضمان سلامت به آموی رسید پلیته برتر کشیم» (بیهقی، ۱۳۶۸:
 ۱۱۰۹).

«سوسماری را دنبال ببرند و به خون او زیق را بکشند و فتیله را بدان تر کنند و در چراغدان
 سبز بیفروزند» (دنیسری، ۱۳۵۰: ۳۲۳).
 فرآیند: ابدال.

پناخسرو ← فناخسرو *fanaāxosro* → *Panāxosro* پهلوی: -

«پناه خسرو ایشان را بکشت به حیلتهای گوناگون» (ستوده، ۱۳۶۲: ۱۲۷).

«میان سامانیان و آل بویه و فناخسرو مواضعتی نهاد» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۴۱۲).
 فرآیند: ابدال.

پیروزه ← فیروزه *fīrūze* → *Pirūze* پهلوی *piro-c^ak/piro-zak*

«امیر یک انگشتری پیروزه نام امیر نبشته بر آنجا بدست خواجه داد» (همان: ۵۱۰).

«فیروزه هم پازهرست، هر که بساید و بخورد، زهر بر او کار نکند» (همدانی، ۱۳۷۵: ۳۸۶).
 فرآیند: ابدال.

سپاهان ← سفاهان *sefāhān* → *Sepāhān* پهلوی: -

«کرمان و سپاهان و خوارزم و نیمروز و سیستان بکند و بسوخت» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۶۴۲).

«تستر و سفاهان و قم و کاشان چه به نامه و صلح و چه به حرب بگشاد» (تاریخ سیستان،
 ۱۳۱۸: ۷۵).

واژه‌هایی که امروزه با «ف» نوشته می‌شوند، در تاریخ بیهقی با «پ» نوشته شده که
 مطابق زبان پهلوی است.

فرآیند: ابدال.

دگرگونی‌های «ت»

ت ← د

سبت / سفت ← سبد *sabud* → *Sabat*

«مأمون فرموده بود تا آن ملطفه‌ها را در چندین سفت (سفت) نهاده بودند و نگاه می‌داشتند» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۲۹).

«ناگاه اعرابی از راه برسید و سبدی انجیر تازه پیش او آورد» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۱۵).
فرآیند: ابدال.

دگرگونی‌های «ج»

ج ← ز

تاجیک ← تازیک *tuzik* → *ta-jic* پهلوی *tā jīk*

«و همه بزرگان سپاه را از تازیک و ترک با خویش برد» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۱۳).
فرآیند: ابدال.

ج ← ی

سجستان ← سیستان *sīs tān* → *Sa j est ān* پهلوی *sagasta-n*

«و راه سیستان گرم که کرمان و اهواز تا در بغداد بدین لشکر ضبط توان کرد» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۴۴).

«موضعی دیدم در جنوب شهر سجستان که آن را در طعام گویند، بیرون شهر» (سراج، ۱۳۴۲، ج ۱: ۱۹۷).
فرآیند: ابدال.

دگرگونی‌های «چ»

چ ← ج

بسیچ ← بسیج *basi j* → *pasij* پهلوی *basi c*

«و ایشان بسیج رفتن کردند، چگونگی آن و بدرگاه رسیدن را به جای ماندم» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۱۰).

«تدبیر ملک را و بسیج نبرد را برتر ز بهمنی و فزون از سکندری»
(فرخی سیستانی، ۱۳۷۱: ۳۸۲)

فرآیند: ابدال.

ج ← س

چغانیان ← صغانیان *seyānīyān* → *č ayānīyan*

«نواحی بلخ و تخارستان و چغانیان و ترمز و قبادیان و ختلان به مردم آگنده باید کرد»
(بیهقی، ۱۳۶۸: ۷۶).

«و جنگ به دیوسی خواهد کرد که به جانب صغانیان پیوسته است» (همان: ۴۸۰).

فرآیند ابدال: بیهقی از هر دو شکل آن استفاده نموده است.

دگرگونی‌های «د»

د ← ل

گسید ← گسیل *gosil* → *gosiḍ* پهلوی *visiy*

«جامه کنید ایشان را و گسید کنید ایشان را گسید کردن نیکو» (طبری، ۱۳۵۶: ۱۴۳).

«پس از گسیل کردن رسول امیر از سپاهان حرکت کرد با نشاط و نصرت» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۱۴).

فرآیند: ابدال.

د ← ی

خدابان ← خیابان *xiyābān* → *Xodābān* پهلوی *koy*

«پس عید، لشکر عرض کرد امیر بدشت خدابان و هر کس که نظاره آن روز بدید، اقرار داد که به هیچ روزگار چنین لشکر یاد ندارد» (همان: ۹۲۱).

«صفای خیابانش چشمه آتش فشانی را بی‌تاب و آب روانش چشمه حیوان را بی‌آب کردی» (قبادیانی، ۱۳۵۴: ۲۵۰).

فرآیند: ابدال.

دگرگونی های «ش»

ش ← ل

انگشت ← انگل *angol* → *angost* پهلوی *angus^ht*

«بیاید نبشت که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام و در همه جهان قرمطی می-جویم...» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۲۳۰).

«نام او اردشیر بود، کی او را دراز انگل خواندندی و به بهمن معروف است و او را دراز دست نیز بگویند» (تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۳۰).

فرآیند: ادغام بدون تغییر با زبان پهلوی آمده است.

دگرگونی های «ک»

ک ← خ

زکیدن ← زخیدن *zaxīdan* → *Zakīdan*

«به هر وقتی و بیشتر در شراب می‌ژکید و سخنان فراخ تر می‌گفت» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۴۰۰).

فرآیند: ابدال.

ک ← ق

ترکیدن ← ترقیدن *taragīdan* → *Tarakidan*

«چنین گویند که جز وی از جزوهای خویش بران کوه او کند، و کوه طاقت آن نداشت و بترکید و به شش پاره ببود» (طبری، ۱۳۵۶: ۵۳۵).

«تا هدیه پیش آرند و دل‌های آل برمک بطرقد و مقرر گردد خاص و عام را که ایشان چه خیانت کرده‌اند» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۶۴۲).

فرآیند: ابدال.

دگرگونی های «ر»

ر ← ل

زرفرین ← زلفین *zolfin* → *Zorfīn*

«بر آب گرم درماندست پیام چو در زرفین در انگشت از هر»

(تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۲۷۰)

«آفرین باد بران عارض پاکیزه چو سیم وان دو زلفین سیاه تو بدان شکل دو جیم»

(بیهقی، ۱۳۶۸: ۵۱۸)

فرآیند: ادغام.

دگرگونی‌های «ز»

ز ← ژ

زخیدن ← ژکیدن/ژخیدن *żakiḍan* → *Zaxīdan* پهلوی: -

«در ژکیدن و گفتار آن قوم به حاجب غازی می‌رسانیدند و او می‌خندیدی و از آن باک

داشتی» (همان: ۱۸۹).

فرآیند: ابدال.

دگرگونی‌های «ش»

ش ← چ

شابهار ← چابهار *čābahār* → *Šābahar* پهلوی: -

«و دیگر روز امیر برنشست و به دشت شابهار آمد و بران دکان بنشست و لشکر به تعیبه بر

وی بگذشت» (همان: ۸۸۷).

فرآیند: ابدال.

کومس / کومش ← قومس *qūmes* → *Kūmes* پهلوی: -

«و هم چنین ناحیت کوهستان و کومش و حدود دیلمان این کوه را شاخ هاست» (ستوده،

۱۳۶۲: ۲۹).

«از راه طبس سینا دریا عبرت کرد که آن وقت راه «قومس» مسلوک نبود و آن راه در

عهدی نزدیک مسلوک گردانیدند» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۴۶).

فرآیند: ابدال.

ک ← گئ

دوستکامی ← دوستگانی *dūstgāni* → *dūstkāni* پهلوی: -
 «سلطان مسعود رضی الله عنه به سعادت دوستکامی می آمد تا به شبورقان و آنجا عید اضحی می کرده» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۳۴۰).
 «چون به جانب مأمون رسید، بدو دل نمودگی کرد و به دوستگانی در خدمت او به زانو در آمد، بستد و باز خورد» (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۱۳۰).
 فرآیند: ابدال.

دگرگونی های «گ»

گ ← ج

گرگان ← جرجان *jor jān* → *gorgān* پهلوی *gurga-n*
 «او از ری بیرون آمد و بالشکری بسیار از ترک و عرب و دیلم روی به جرجان نهاد» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۴۹).
 «ما صواب آن می نماید که بند پیش کنیم و سوی دهستان رویم و گرگان و آن نواحی بگیریم» (همان: ۹۴۹).
 فرآیند: ابدال.

گ ← غ

آگوش ← آغوش *āyūs* → *āgāns* پهلوی: -
 «امیر او را به خویشتن خواند و در آگوش گرفت و بسیار نیکویی گفت» (همان: ۴۶۶).
 فرآیند: ابدال. بیهقی از هر دو شکل آن استفاده نموده است.

دگرگونی های «ن»

ن ← ر

بنده ← برده *barde* → *bande* پهلوی *bandak/-erma-n*

«یا آزاد کنید بنده‌ای را و هر کسی ندارد، روزه دارد سه روز. این است کفارت سوگند شما» (طبری، ۱۳۵۶: ۴۲۳).

«برهمنان را با دیگر مردم جنگی بکشتند و زنان و فرزندان ایشان را «برده» کردند» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۷۵۶).

فرآیند: ابدال.

دگرگونی‌های «نب»

نب ← م

دنب ← دم $dom \rightarrow donb$ پهلوی: -

«به ری برویم که ری و جبال و سپاهان ماراست و به هیچ حال پادشاه به دم ما نیابد» (همان: ۹۴۹).

دنباوند ← دماوند

دماوند ← دنیاوند

بیهقی از هر دو شکل استفاده نموده است: «مقدمه را با بیست هزار سوار بر راه دنباوند به طبرستان فرستاده و لشکرها با دیگر پیشروان به خراسان در پراکنند» (همان: ۶۴۱)؛ «اینکه از آمل بر راه دماوند می‌آییم سوی ری که به خراسان هیچ دل مشغولی نیست» (همان: ۱۶۹۰).

دگرگونی‌های «و»

و ← ا (O)

وثاق ← اتاق $otāq \rightarrow Vecaq$ پهلوی: -

«و این خدم و غلامان به وثاق که گرد بر گرد درگاه بود، فرود آمدند که وزیر جنگ آن همه ساخته بود» (همان: ۶۲۳).

فرآیند: ابدال.

وستاخ ← استاخ $ostāx \rightarrow Vestāx$ پهلوی vista-xv

«مشتی او باش درهم شده بودند و ترتیبی نه و هر کس که می‌خواست استاخی می‌کرد و با طغرل سخن می‌گفت» (همان: ۸۸۴).

فرآیند: ابدال.

دگرگونی‌های «ه»

ه ← خ

بهره ← برخ پهلوی bahr/bahrak

«از محنت‌ها، محنت تو بیش آمد از ملک پدر بهر تو مندیش آمد»
(همان: ۶۱)

«هر که پندارد که خود را ستوده‌ام، به دلش بردارند که این سخنان من از دریای پاک است
زان حلق را برخه نیست» (عطار، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۸۷).

دگرگونی‌های «ی»

ی ← و

دویم ← دوم *dovom* → *doyom* پهلوی *do-*

«روز شنبه نهم ذوالحجه و دوم روز آن عید کردند» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۶۱۰).
«اندر همه کارها از صلاح خویش غافل که غافلی دویم احمقی است» (عنصرالمعالی،
۱۳۱۲: ۱۰۳).

تحوّل واکه‌ای

واکه یا مصوّت، آوایی است که در وسط یا پایان واژه قرار می‌گیرد و همخوان‌ها را متحرک می‌کند. این واکه‌ها در طول تاریخ زبان فارسی در کلمات فارسی، عربی، ترکی و اروپایی به صورت حذف، افزایش، کاهش و سکون، تحوّل یافته‌اند (ذوالنور، ۱۳۷۳: ۹۷). بسیاری از متولیان ادبیات چون روند تطوّر و تحوّل را قبول ندارند، فقط شکل تاریخی تلفّظ کلمات را درست می‌دانند. گرچه دانستن تلفّظ تاریخی واژگان در واقع کار پسندیده‌ای است، اما در عمل دیده شد که در زبان نوشتار و گفتار معیار امروز، نمی‌توان از آن‌ها پیروی کرد. این «نمی‌توان» از مقوله رفتار اختیاری نیست؛ جامعه یا قبیله، زبان و طبعاً تلفّظ و قواعد آن را به اجبار به انسان تحمیل می‌کند.

علاوه بر واک‌ها یا اصوات ملفوظ، الفاظ نیز در طی زمان به علت عوامل اجتماعی، شامل تحوّل در وضع زندگی و آلات و ابزارهای متداول یا تغییراتی که در سازمان اجتماعی و روابط میان افراد یک اجتماع رخ می‌دهد، تبدیل می‌شوند. تبدیل الفاظ یعنی متروک شدن بعضی از کلمات و پیدایش کلمات تازه. (خانلری، ۱۳۶۵، ج ۱: ۹۵). نمونه‌ها و واژه‌ها و ترکیب‌هایی که در تاریخ بیهقی نسبت به تلفظ معیار امروزی تحوّل واکه‌ای یافته‌اند، به قرار ذیل است:

۱. تلفظ قاموسی: آسمان (بیهقی: ۵۰۸)؛ تلفظ معیار: آسمان.
۲. تلفظ قاموسی: آیت (همان: ۶۰۰)؛ تلفظ معیار: آیه؛ البته با تغییر معنی.
۳. تلفظ قاموسی: احکام (همان: ۲۷۲)؛ تلفظ معیار: احکام.
۴. تلفظ قاموسی: رسالت (همان: ۸۰)؛ تلفظ معیار: رساله.
۵. تلفظ قاموسی: ترجمه (همان: ۱۳۶)؛ تلفظ معیار: ترجمه.
۶. تلفظ قاموسی: تمثال (همان: ۵۰۸)؛ تلفظ معیار: تمثال.
۷. تلفظ قاموسی: افراز (همان: ۱۶۳)؛ تلفظ معیار: آفراز.
۸. تلفظ قاموسی: دقیقه (همان: ۳۴۲)؛ تلفظ معیار: دقیقه.
۹. تلفظ قاموسی: رعایا (همان: ۳۹۸)؛ تلفظ معیار: رعایا.
۱۰. تلفظ قاموسی: جنوب (همان: ۳۳۰)؛ تلفظ معیار: جنوب.
۱۱. تلفظ قاموسی: جولان (همان: ۳۳۱)؛ تلفظ معیار: جولان.
۱۲. تلفظ قاموسی: حجاب (همان: ۱۴۲)؛ تلفظ معیار: حجاب (با تغییر معنی).
۱۳. تلفظ قاموسی: چنانکه (همان: ۴۲۹)؛ تلفظ معیار: چنانکه.
۱۴. تلفظ قاموسی: رایگان (همان: ۴۳۵)؛ تلفظ معیار: رایگان.
۱۵. تلفظ قاموسی: عدالت (همان: ۳۹۱)؛ تلفظ معیار: عدالت.
۱۶. تلفظ قاموسی: دستور (همان: ۴۹)؛ تلفظ معیار: دستور.
۱۷. تلفظ قاموسی: دل‌بستگی (همان: ۵۸۵)؛ تلفظ معیار: دل‌بستگی.
۱۸. تلفظ قاموسی: وصلت (همان: ۲۲۲)؛ تلفظ معیار: وصلت.

۱۹. تلفظ قاموسی: مشاعرَه (همان: ۲۷۷)؛ تلفظ معیار: مشاعرِه.
 ۲۰. تلفظ قاموسی: نشاط (همان: ۱۴۴)؛ تلفظ معیار: نشاط.
 ۲۱. تلفظ قاموسی: ذَلت (همان: ۱۷۸)؛ تلفظ معیار: ذَلّه.

ب. تحوّل معنایی

پیشرفت دانش و تغییر در اندیشه و فرهنگ مردم سبب شده است که به تدریج مفهوم و معنای برخی از پدیده‌ها دگرگون شوند. با بالا رفتن سطح آگاهی‌های مردم و تغییر در فهم و ادراک آن‌ها، معنای واژه‌ها متحوّل شده است. علاوه بر این‌ها، ابزارها و ساخته‌های جوامع نیز با تکامل علمی تغییر می‌کنند. برخی از واژه‌ها هم در اثر آن، معنای متفاوتی می‌یابند؛ مثلاً: واژگان «چراغ» و «جارو» در معنای گذشته خود، همان «چراغ روغنی» و «جاروی دستی» هستند، ولی امروزه در زبان مردم به «چراغ برق» و «جاروی برقی» تغییر معنا داده‌اند. در گذر تاریخ زبان فارسی، ساخت معنایی واژگان مستقل بوده است و پیدایی معنای تازه واژگان معمولاً تحت شرایط خاصی صورت می‌گرفته و عواملی چون: محتوای تازه فکر، هدف‌های ارتباطی و تغییرات محیطی و فرهنگی در آن نقش اساسی و تأثیر فراوان داشته است (ده بزرگی، ۱۳۹۳: ۵۸).

در سطح معنایی، گاهی واژه‌ای در فرآیند تغییر، بنابر الگوی واژه بیگانه بار معنایی تازه‌ای به خود گرفته است، مانند واژه «مجلس» به معنای محل نشستن، که در گسترش معنایی با «پارلمان» برابری یافته است (باطنی، ۱۳۶۹: ۸۳). نکته قابل ذکر آن است که هنگام طرح چند معنایی در سطح واژه، باید به دو نوع چند معنایی «همزمانی» و «در زمانی» توجه داشته باشیم. هر واژه می‌تواند در یک مقطع زمانی، چند معنی داشته باشد و یا در طول زمان معنای متفاوتی بیابد (باقری، ۱۳۸۲: ۲۳). در این بخش و مجال نگارندگان این مقاله به انعکاس واژگانی خواهند پرداخت که اکنون معنای آن‌ها دگرگون یافته و در معنای دوگانه خود یکی از آن‌ها مرده و متروک شده و برخی دیگر از واژگان با حفظ معنای گذشته، معنای جدیدی نیز گرفته‌اند. همچنین واژگانی که یکی از معنای خود را از دست داده و با معنای مستعمل خود ادامه حیات می‌دهند نیز، ذکر می‌شود.

۱. تحوّل معنایی مفردات:

تحوّل معنایی در واقع «معنی‌شناسی تاریخی» است؛ به این شیوه که واژه در گذر زمان چه تحوّل و تغییری یافته است که به تبیین فرآیند تغییرات واژگان خواهیم پرداخت.

۱-۱. واژگان چند معنایی که یک معنای آن‌ها متروک شده و معنای دیگر آن

مستعمل است:

آب: آبرو، مایع آشامیدنی.

«در عاجل الحال آب این مرد ریخته شد» (آبرو: متروک) (بیهقی، ۱۳۶۸: ۱۷۴).

«آواز دادند که در حصار پنج چاه است که لشکر را آب تمام دهد» (مایع آشامیدنی:

مستعمل) (همان: ۲۸۸).

التماس: جستن، تضرع و خواهش کردن.

«ما نیز آنچه شرط دوستی و یگانگی است چنانکه التماس کرده آید به جای آریم» (جستن:

متروک) (همان: ۲۲۱).

«مقرر گردد ما را بدین اجابت کند بدانچه او التماس کند اجابت تمام فرماییم» (تضرع و

خواهش کردن: مستعمل) (همان: ۲۲۴).

انداختن: مشورت و رایزنی کردن، پرتاب کردن.

«انداختند تا بر کدام راه به درگاه آیند» (رایزنی کردن: متروک) (همان: ۸۸۱).

«مسعود... خشت بینداخت» (پرتاب کردن: مستعمل) (همان: ۱۷۷).

بد دل: ترسو، بدخواه دیگران.

«امیر گفت شاگردان بددل و بسته کار باشند» (ترسو: متروک) (همان: ۵۸۵).

«که چون بددل و بدگمان باشد» (بدخواه دیگران: مستعمل) (همان: ۴۵۰).

بند: زندان، زندانی، ریسمان، زنجیر.

«احمد ارسلان را فرمود تا آنجا بند کردند» (زندان: متروک) (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۱۱).

«امیر محمد از مهد به زیر آمد و بند داشت» (ریسمان و زنجیر: مستعمل) (همان: ۶۱/۱).

جامه: گستردنی و فرش، لباس.

«باغ خرمک را جامه افگندند و منزل ساختند» (گستردنی و فرش: متروک) (همان: ۸۸۳/۳).

- «حسنک را فرمودند که جامه بیرون کش» (لباس: مستعمل) (همان: ۲۳۴/۱).
خشت: نیزه کوچک، آجرخام.
- «مسعود... خشت بینداخت» (نیزه کوچک: متروک) (همان: ۱۷۷/۱).
- «دانست که خشت از جای خویش برف» (آجرخام: مستعمل) (همان: ۲۸۲/۱).
دست: مسند، عضو بدن.
- «دبیران آمده بودند و سخت به رسم نشسته برین دست...» (مسند: متروک) (همان: ۲۰۷/۱).
- «چنانکه دست در روی احمد انداخت» (عضو بدن: مستعمل) (همان: ۴۶۲/۲).
دیدار: چهره و صورت، دیدن.
- «با این همه قدی و دیداری داشت سخت نیکو» (چهره و صورت: متروک) (همان: ۲۴۴/۱).
«چون دور برفت و هنوز در چشم دیدار نبشت» (دیدن، رؤیت: مستعمل) (همان: ۶۲/۱).
ساختن: آماده کردن، بنا کردن.
- «قوم بجمله پیراگندند و ساختن گرفتند» (آماده کردن: متروک) (همان: ۹/۱).
«بنه‌ها بجمله آنجا آوردند و دیوان‌ها آنجا ساختند» (بنا کردن: مستعمل) (همان: ۴۳۷/۲).
شد: رفت، فعل ربطی.
- «خراسان اینجا از دست ما بشد» (رفت: متروک) (همان: ۹۷۳/۳).
- «یحیی و همه مردمان خاموش شدند» (فعل ربطی: مستعمل) (همان: ۶۴۲/۲).
شکوه: ترس و بیم، عظمت و بزرگی.
- «قوم محمودی از این فرو گرفتن علی نیک بشکوهیدند» (ترسیدند: متروک) (همان: ۵۰/۱).
- «باز داد بار دادنی سخت بشکوه» (بزرگ: مستعمل) (همان: ۳۲/۱).
کار: جنگ، عمل.
- «پیل نر را از آن‌ها که پیش کار بود به تیر و زوبین افکار و غمین کردند» (جنگ: متروک) (همان: ۶۸۲/۲).
- «امیر نبشتی و در این باب تا شب کار می‌راندی» (عمل: مستعمل) (همان: ۹۲۶/۳).

مشهد: پیش چشم، محل شهادت، مشهدالرضا.

«این جواب به مشهد من داد که عبدالغفارم» (پیش چشم: متروک) (همان: ۱۸۲/۱).

«وصیت بکرد تا تابوتش به مشهد علی موسی الرضا بردند به ملوس» (مشهدالرضا: مستعمل)

(همان: ۸۷۰/۳).

مصلا: جانماز، سجاده، محل خواندن نماز.

«برخاست و آب و طشت خواست و مصلائی نماز و دهان بشست» (جانماز: متروک)

(همان: ۹۹۱/۳).

«در شهر خلیفه شهر را فرمود داری زدن بر کران مصلائی بلخ فرود شارسن» (محل

خواندن نماز: مستعمل) (همان: ۲۳۳/۱).

نالیدن: بیمار شدن، شکوه و شکایت کردن.

«پس نالان شد به علت بواسیر» (بیمار: متروک) (همان: ۲۴۶/۱).

«بترسید و با امیر خراسان بنالید» (شکوه و شکایت: مستعمل) (همان: ۹۷۳/۳).

۲-۱. واژگانی که معنای قدیم را حفظ نموده و معنای جدید گرفته‌اند:

بوق: «فرمود تا دهل و بوق بزدند» (همان: ۶۸۰/۲). معنای قدیم: نای بزرگ؛ معنای جدید:

ابزاری در خودرو برای هشدار.

پایگاه: «علی تا این غایت نه آن کرد که اندازه و پایگاه او بوده» (همان: ۵۰/۱). معنای

قدیم: مقام و رتبه و معنای جدید: مقر نظامی است.

حجاب: «در سراگشاده است و هیچ حجاب نیست» (همان: ۲۰۷/۱). معنای قدیم: گذشته،

مانع و معنای جدید: پوشش است.

سپر: «باتیگین نیز رفته بود با سپری به یاری دادن» (همان: ۸۹۱/۱). معنای قدیم: وسیله

جنگی و معنای جدید این واژه: وسیله‌ای در خودرو است.

معاینه: «آنچه گویم از معاینه گویم» (همان: ۲۰۴/۱). معنای قدیم معاینه: به چشم دیدن و

معنای جدید آن: بررسی بدن بیمار است.

۳-۱. واژگانی که معنای قدیم را از دست داده و معنای جدید گرفته‌اند:

آچار: «آچار بسیار و کرباس‌ها از دست رشت پارسا زنان پیش آورد» (همان: ۱۷۹/۱). معنی متروک: انواع ترشی و معنای جدید این واژه: ابزار است.

آهنگ: «روز ما آهنگ قلعه کردیم» (همان: ۵۹/۱). معنای متروک: قصد و معنای جدید: صدا و ترانه است.

ارتفاع: «اندیشه آن بدارد و ارتفاعات آن را حاصل می‌کند» (همان: ۳۳/۱). معنی متروک: برداشت محصول است و معنای جدید: بلندی.

بدرقه: «نامه رفت به بدر حاجب تا با ایشان بدرقه راه بیرون کند» (همان: ۹۴۱/۳). معنی متروک واژه «بدرقه»، نگهبان و معنای جدید آن، مشایعت است.

تقدیر: «چنان باید که هم بر این تقدیر از قصدار به زودی بروی» (همان: ۴۰۰/۲). معنی متروک واژه، اندازه گرفتن و معنای جدید آن: قدردانی کردن است.

جمعیت: «مرد خردمند... آن است که او به رای روشن خویش به دل یکی بود با جمعیت» (همان: ۱۵۸/۱). معنی متروک: آرامش و فراغ دل و معنی جدید: انبوهی از مردم است.

حضرت: «قصص و صاحب بریدانی که اخبار آنها می‌کنند، اختیار کرده حضرت ما باشند» (همان: ۶۶/۱). معنای متروک حضرت، درگاه است و امروزه در معنای عنوانی برای احترام

به کار می‌رود.

خارجی: «منغلبان را که ستمکار و بدکردار باشند خارجی باید گفت» (همان: ۱۵۳/۱). معنی متروک این واژه، کسی است که علیه حاکم وقت شورش کند اما معنای جدید آن: بیگانه، تابع کشور دیگر است.

دولت: «اما دولتی بود ما را که بر جای فرود آمدند و در دنبال ما نیامدند» (همان: ۹۱۵/۳). معنی متروک: بخت و اقبال و معنای جدید: حکومت است.

رعنا: «در شراب آمدند و رعنایی‌ها می‌کنند» (همان: ۲۶۹/۱). معنی متروک: کم‌عقل، احمق و معنی جدید: زیباست.

زحمت: «راه تنگ بود و زحمتی بزرگ از گذشتن مردم» (همان: ۲۰۹/۱). معنی متروک این واژه، ازدحام و معنای جدید آن: رنج و عذاب است.

ساکن: «آلتوتناش... قوی دل و ساکن گشت و بیارامید و دم درکشید» (همان: ۵۲/۱). آرام، معنای متروک این واژه است و مسکن گرفته در جایی، معنای جدید آن. شوخ: «ای آزاد مردان، چون روز شود خصمی سخت شوخ و گریز پیش خواهد آمد» (همان: ۴۸۳/۲). معنی متروک شوخ، گستاخ است و امروزه در معنای بذله گو به کار می‌رود.

علامت: «جنگ به غایت گرم شد که یک علامت سیاه از بالا بگسست با سواری دو هزار زره پوش» (همان: ۹۰۶/۳). معنی متروک این واژه درفش و علم است و معنای جدید آن، نشان است.

فرمان یافتن: «خبر آمد که سلطان محمود فرمان یافت» (همان: ۲۲/۱). معنی متروک فرمان یافتن، مُردن است و معنی جدید آن، دستور یافتن برای انجام کاری. گرانی: «ابرام و گرانی می‌باید کشید اگر سخن را دراز کشم» (همان: ۴۲۲/۲). گرانی در گذشته به معنای مشقت و آزار به کار می‌رفته است که امروزه متروک شده و در معنای جدید بالا بودن قیمت استعمال می‌شود.

مشرف: «امیر محمود... مشرفی داشت که با این امیر فرزندش بودی پیوسته» (همان: ۱۷۳/۱). معنی متروک این واژه، جاسوس است و معنای جدید آن، جای بلند. وظیفه / وظایف: «مثال داد تا از وظایف و روایت امیر محمد حساب برگرفتند» (همان: ۹/۱). (معنی متروک این واژه، حقوق و مقرری است و معنای جدید آن، کار و مسئولیت. هجا: «او را زشت گفتند بر منبرها و شعرا را فرمود تا او را هجا کردند» (همان: ۲۵/۱). معنی متروک این واژه، هجو و بدگویی و معنای جدید آن، بخش است که در دستور زبان فارسی و... به کار می‌رود.

۲. تحوّل معنایی در جمله‌ها

بسیاری از جمله‌ها هستند که در معنای غیر واقعی و وضعی خود استعمال می‌شوند؛ جمله‌های کنایی از این نوع هستند. بنابراین این نوع را فرآیند تغییر و تحوّل معنایی در جمله‌ها می‌گویند.

۱. «از حدیث، حدیث شکافد» (= حرف، حرف می آورد) (بیهقی، ۱۳۶۸: ۱۹۰).
۲. «از سخن، سخن می شکافد» (= حرف، حرف می آورد) (همان: ۲۲۰).
۳. «از شب آبستن، چه زاید» (= بینیم فردا چه پیش می آید) (همان: ۹۶۱).
۴. به سرای سپنج مهمان را دل نهادن همیشگی، نه رواست (= به دنیای گذرا نباید همیشه دل بست) (همان: ۲۳۵).
۵. «به مالش پدران است، بالشِ پسران» (= افتخار فرزندان به سخت گیری و تربیت پدران است) (همان: ۴۲۰).
۶. «بزرگ باش و مشو تنگدل ز خردی کار» (= برای رفع دلتنگی کسی می گفته اند که شغلی کمتر از لیاقتش داشته باشد) (همان: ۴۲۲).
۷. «پادشاهی به انبازی نتوان کرد» (= وقتی آشپز دو تا شد، آش شور می شود) (همان: ۶۸۸).
۸. «پنداشتند که به پالوده خوردن آمده اند» (= کار را خیلی ساده و سرسری گرفتند) (همان: ۷۰۹).
۹. «پیش آفتاب ذره کجا بر آید» (= کوچکترها در مقابل بزرگترها، چیزی نیستند) (همان: ۹۹).
۱۰. «تیر از کمان رفتن» (= کار از کار گذشتن) (همان: ۸۷۰).
۱۱. «چون خر برنج ماندن» (= کاری را نتوان انجام دادن) (همان: ۶۳۴).
۱۲. «خرما را به بصره بُردن» (= کار بیهوده کردن) (همان: ۲۱۶).

نتیجه‌گیری

در این مقاله به تبیین و تحلیل فرآیندهای آوایی و دگرگونی‌های معنایی واژگان در تاریخ بیهقی پرداخته شده است. تحولات واجی و فرآیند تغییر در همخوان‌ها و واژه‌ها نوع فرآیند آنها را مشخص نموده است که به صورت‌های ابدال، افزایش، ادغام و یا حذف و کاهش خود را نشان داده است که این تغییر و تحول یک باره و ناگهانی اتفاق نیفتاده بلکه اغلب نتیجه تمایلی عام در یک دوره تاریخی زبان بوده که آمادگی آن از روزگاران پیش فراهم آمده است. در تحول واژه‌ای به نمونه‌هایی از واژگان و ترکیب‌هایی که تحول یافته‌اند، با ذکر تلفظ قاموسی و تلفظ امروزی آنها پرداخته شده است. بیهقی به تناسب متن کتاب از شعر و عبارات عربی نیز بهره برده است؛ بنابراین در جاهایی که شعر آورده، معمولاً به خاطر وزن شعر، از واژگان به صورت تخفیف با همان معنی واژه استفاده نموده است که این اتفاق در مباحث زبان‌شناسی «فرآیند و دگرگونی واجی کاهش» یا «همگونی همخوان» نامیده می‌شود؛ مانند: تازیک و تازک. در برخی از دگرگونی‌های آوایی که در تاریخ بیهقی و زبان فارسی اتفاق افتاده است، نویسندگان و شعرا پس از مدتی دوباره از همان شکل اولیه آن استفاده نموده‌اند و علیرغم فرآیند تغییر در چنین واژگانی، زبان معیار امروز نیز همان شکل اولیه را ثبت و ضبط نموده است؛ مانند: واژگان کمک ← کومک و آبادان ← آوادان و... در تاریخ بیهقی که قبلاً طی فرآیندهایی به ترتیب (افزایش) و (ابدال) دگرگون شده بودند، در زبان معیار امروز از شکل اولیه آنها یعنی کمک و آبادان استفاده می‌شود. به علت نزدیکی زمانی این کتاب با زبان فارسی میانه (پهلوی) بخشی از واژگان آن مانند: پدرود، بهر، گرگان، تاجیک و... بدون هیچ‌گونه تغییری از زبان پهلوی بدان راه یافته‌اند. در بخش دگرگونی‌های آوایی بیشترین فرآیند تغییر واجی، ابدال بوده است که در این فرآیند یک واج همخوان به واج همخوان دیگری بدل شده است. چیزی که قابل تأمل و توجه است این است که معنای واژگان با انجام این فرآیند تغییر نمی‌کنند و اگر هم تغییر معنایی صورت گرفته باشد، به ندرت خواهد بود. واژه‌های به کار رفته در

تاریخ بیهقی، واژگانی بوده که در قاموس‌ها ثبت و ضبط شده‌اند اما اکنون این واژگان به علت دگرگونی آوایی و معنایی، در زبان گفتار و نوشتار علمی و حتی محاوره‌ای امروزی بدان منوال استفاده نمی‌شوند.

در بخش دیگر از این مقاله به فرآیند تغییر در معنای واژگان با عنوان تحوّل معنایی به صورت مفردات و جمله‌ها پرداخته شده‌است که در تحوّل معنایی مفردات، واژه با چندین وضعیت تحوّل روبرو می‌شود. ابتدا واژگانی که یک معنای مستعمل و یک معنای کهنه داشته که معنای کهنه آن متروک گشته‌است. دوم واژگانی که معنای قدیم را حفظ نموده و معنای جدید گرفته‌اند. سوم واژگانی که معنی قدیم را از دست داده و معنای جدید گرفته‌اند. در تحوّل معنایی جمله‌ها نیز، جمله‌ها در معنای غیرواقعی و وضعی خود استعمال می‌شوند. نظر به بافت کتاب تاریخ بیهقی و وجه ادبی آن اغلب تحولات معنایی جمله‌ها، جمله‌هایی کنایی هستند. با این وجود همچنان واژه‌هایی کهن در تاریخ بیهقی مشاهده می‌شوند که گاهی این واژه‌ها در نوشته‌های امروز خواص و دوست‌داران متون کهن بکار رفته‌است؛ از این رو نمی‌توان بطور قطع حکم به متروک بودن آنها داد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت برخی واژگان به دلایل اجتماعی از قبیل: تحوّل در وضع زندگی و آلات و ابزارهای متداول یا تغییراتی که در سازمان اجتماعی و روابط میان افراد یک اجتماع رخ می‌دهد، به کلی متروک شده‌اند و برخی نسبتاً متروک. در بعضی از واژه‌ها هم فقط املای کهنی از آنها متروک شده و به شکل جدید در همان معنی کهن بکار می‌روند؛ مانند: سفت ← سبد. همچنین باید بدین نکته اذعان داشت که در تاریخ بیهقی تحولات معنایی، نمود بیشتری دارد و با نگاهی دقیق می‌توان دریافت که واژگان این اثر تاریخی و دیوانی مشمول تخصیص معنایی و توسیع معنایی و... شده‌اند.

منابع و مأخذ

۱. افلاکی، شمس‌الدین. (۱۳۶۲). **مناقب العارفین**. مصحح نخستین تاریخچی. تهران: دنیای کتاب.
۲. ابن‌سینا، ابوعلی. (۱۳۶۰). **دانش‌نامه‌ی علایی**. تصحیح احمد خراسانی. چاپ دوم. تهران: کتابخانه فارابی.
۳. باطنی، محمدرضا. (۱۳۶۹). **زبان و تفکر**. تهران: فرهنگ معاصر.
۴. باقری، مه‌ری. (۱۳۷۸). **تاریخ زبان فارسی**. چاپ هشتم. تهران: پیام نور.
۵. ———. (۱۳۸۲). **مقدمات زبان‌شناسی**. چاپ نهم. تهران: پیام نور.
۶. بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۷۴). **تاریخ بیهقی**. به کوشش خلیل خطیب رهبر. ۳ جلد. چاپ چهارم. تهران: مهتاب.
۷. ———. (۱۳۶۸). **تاریخ بیهقی**. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: انتشارات سعدی.
۸. ثمره، یدالله. (۱۳۶۴). **آواشناسی زبان**. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۹. جرفاذقانی، ابوشرف. (۱۳۴۵). **ترجمه تاریخ یمینی**. به تصحیح جعفر شعار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۰. حق‌شناس، علی‌محمد. (۱۳۶۹). **آواشناسی**. چاپ دوم. تهران: آگاه.
۱۱. خاقانی، افضل‌الدین. (۱۳۸۲). **دیوان خاقانی**. تصحیح ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوآر.
۱۲. دنیسری، شمس‌الدین. (۱۳۵۰). **نوادرالتبادر**. به کوشش ایرج افشار. تهران: مؤسسه فرهنگ.
۱۳. ده‌بزرگی، ژیللا. (۱۳۹۳). «فرآیند تغییر در زبان فارسی». **آموزش زبان و ادب فارسی**. شماره ۱۰۹. صص: ۵۹-۵۸.
۱۴. ذوالنور، مهرداد. (۱۳۷۳). **رفتارشناسی زبان**. تهران: زوآر.
۱۵. راوندی، محمدبن سلیمان. (۱۳۳۳). **راحه الصدور و آیه السرور**. تصحیح محمد اقبال. تهران: کتاب فروشی اعلمی.
۱۶. رواقی، علی. (۱۳۶۵). **ترجمه فارسی مقامات حریری**. تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.

۱۷. _____ (۱۳۶۴). **قرآن مقدس**. تهران: بنیاد شهید و اوقاف.
۱۸. ستوده، منوچهر. (۱۳۶۲). **حدود العالم من المشرق الى المغرب**. تهران: کتاب فروشی طهمورسی.
۱۹. سراج، منہاج‌الدین. (۱۳۴۲). **طبقات ناصری**. به کوشش عبدالحی حبیبی. کابل: [بی‌نا].
۲۰. طبری، محمد بن جریر. (۱۳۵۶). **ترجمه تفسیر طبری**. به اهتمام حبیب یغمایی. چاپ دوم. تهران: توس.
۲۱. طبسی نیشابوری، محمد. (۱۳۵۴). **بستان العارفین**. تصحیح احمدعلی رجایی. تهران: زریاب.
۲۲. عثمانی، ابوعلی حسن. (۱۳۶۲). **ترجمه رساله قشیریه**. به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۳. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۵). **تذکره الاولیا**. بر اساس نسخه رینولد آلن نیکلسون. تهران: چاپ طلایه.
۲۴. عمرانی، غلامرضا. (۱۳۸۶). **زبان فارسی** (راہبردهای یاددهی - یادگیری). چاپ سوم. تهران: انتشارات مبتکران.
۲۵. عنصرالمعالی. (۱۳۱۲). **قابوسنامه**. به تصحیح سعید نفیسی. تهران: چاپ مجلس.
۲۶. غزالی، محمد. (۱۳۱۸). **نصیحه الملوک**. به کوشش جلال همایی. تهران: چاپخانه مجلس.
۲۷. فرخی سیستانی، علی بن جولوغ. (۱۳۷۱). **دیوان اشعار**. به تصحیح محمد دبیرسیاقی. چاپ چهارم. تهران: زوآر.
۲۸. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۳). **شاهنامه**. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ سوم. تهران: سارنگ.
۲۹. قبادیانی، ناصر خسرو. (۱۳۵۴). **سفرنامه**. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: زوآر.
۳۰. مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۲). **نزهه القلوب**. به تصحیح گای لیسترانج. تهران: دنیای کتاب.
۳۱. متینی، جلال. (۱۳۵۲). **تفسیری بر عשרی بر قرآن مجید**. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۳۲. مشکوه‌الدینی، مهدی. (۱۳۸۴). **توصیف و آموزش زبان فارسی**. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
۳۳. منور، محمد. (۱۳۵۴). **اسرار التوحید**. به تصحیح ذبیح‌الله صفا. تهران: امیرکبیر.
۳۴. میدی، رشیدالدین. (۱۳۶۱). **کشف الاسرار و عده الابرار**. تصحیح علی‌اصغر حکمت. تهران: امیرکبیر.

۳۵. ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۵). **تاریخ زبان فارسی**. جلد اول. تهران: نشر نو.
۳۶. نامعلوم. (۱۳۸۱). **تاریخ سیستان**. تصحیح محمدتقی بهار. تهران: معین.
۳۷. نسفی، نجم‌الدین عمر. (۱۳۷۶). **تفسیر نسفی**. تصحیح عزیزالله جوینی. جلد اول. تهران: سروش.
۳۸. منشی، نصرالله. (۱۳۸۸). **کلیله و دمنه**. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. تهران: نشر ثالث.
۳۹. همدانی، محمدبن محمود. (۱۳۷۵). **عجایب‌نامه**. به کوشش جعفر مدرس صادقی. تهران: نشر مرکز.